

درس نوشتار

# مبانی فلسفی سلامت عادلانه



مدرس:  
**دکتر اکبر شهریوری**  
مشاور ریاست دانشگاه علوم پزشکی ایران  
در امور اخلاق حرفه‌ای

جلسه ۵



انجمن علمی-دانشجویی  
اخلاق پزشکی  
دانشگاه علوم پزشکی ایران

# نظریه‌ی آزادانگاری<sup>1</sup>

در ادامه‌ی مبحث نظریه‌ها و مکاتب عدالت در حوزه‌ی زیست‌پزشکی، امروز به یکی دیگر از این مکاتب که برخلاف نظریه‌های پیشین، اثری غیرمستقیم و درعین‌حال تخریبی بر نظام‌های سلامت دارد، اشاره می‌کنیم. آزادانگاران، مدافع بازار آزادند و برخلاف مساوات‌طلبان لیبرال، توزیع مجدد از طریق برنامه‌های اخذ مالیات به منظور کم‌کردن فاصله‌های طبقاتی را عادلانه نمی‌دانند. نکته‌ای که باید در همان ابتدا به آن اشاره شود این است که کلیه‌ی مکاتب مدافع بازار آزاد، آزادانگار محسوب نمی‌شوند، و تمام آنها در باور به این امر مشترک نیستند که بازار آزاد، ذاتاً عادلانه است. برای مثال ممکن است عده‌ای از کاپیتالیسم افسارگسیخته فقط به‌استناد بهره‌وری ناشی از آن که سبب افزایش حداکثری اثربخشی در ثروت اجتماعی است دفاع کنند. به عبارت دیگر دفاع این عده بالاصاله و بالذات از افزایش بهره‌وری است و نه بازار آزاد و دفاع از بازار آزاد را فقط به‌عنوان بهترین وسیله برای رسیدن به بهره‌وری و اثربخشی حداکثری در دستور کار قرار می‌دهند. از این‌رو بسیاری از فایده‌گرایان نیز ممکن است از بازار آزاد دفاع کنند، زیرا اثربخشی آن سبب برآورده‌شدن بیشترین ترجیحات در جامعه می‌شود. نکته اینجاست که حمایت فایده‌گرایان از کاپیتالیسم، مشروط است و زمانی که شرایط بازار آزاد به گونه‌ای باشد که بهره‌وری به حداکثر نرسد، دولت را مجاز می‌دانند که حقوق مالکیت را محدود کند. همچنین چنان‌که قبلاً اشاره شد، فایده‌گرایان معتقدند توزیع مجدد می‌تواند سبب افزایش حداکثر فایده شود، حتی زمانی که موجب کاهش بهره‌وری گردد. حمایت عده‌ای دیگر از کاپیتالیسم، نه به علت به‌حداکثر رساندن فایده، بلکه به علت به‌حداقل رساندن خطر ظلم و استبداد است.

به باور این عده تفویض قدرت به دولت‌ها جهت مبادلات اقتصادی، با تمرکز قدرت و دولت و به تبع آن فساد و رشوه، گام اول در مسیر سرفرداری خواهد بود. اکثر حکومت‌ها با دردست گرفتن قدرت اقتصادی، سررشته‌ی امور افراد را به دست می‌گیرند و به همین جهت حمایت از کاپیتالیسم می‌تواند متضمن آزادی‌های سیاسی و شهروندی باشد. این نوع حمایت از بازار آزاد نیز به نوعی مشروط است، زیرا رابطه میان آزادی‌های شهروندی و کاپیتالیسم، همواره رابطه‌ای مستقیم نیست؛ چنان‌چه از کشورهایی با رویکرد کاپیتالیستی نیز گاهی اوقات گزارشاتی مبنی بر نقض حقوق بشر دیده می‌شود که نمونه‌هایی از آن در حکومت‌های دهه‌های هفتاد و هشتاد میلادی در کشورهای شیلی و آرژانتین و مک‌کارتیسم در ایالات متحده آمریکا قابل مشاهده است. در مقابل می‌توان کشورهایی نظیر سوئد را نام برد که با وجود حاکمیت گسترده‌ی دولت رفاه، وضعیت مطلوبی در حقوق سیاسی و شهروندی دارند.

دلایل یادشده در دفاع از کاپیتالیسم، دفاعی ابزاری از بازار آزاد است و مادامی که توصیف ما از کاپیتالیسم، از حقوق مالکیت به سمت دیگری سوق

پیدا می‌کند، دفاع ذاتی از کاپیتالیسم شکل نمی‌گیرد. بنابر استدلال مدافعین کاپیتالیسم، در هیچ شرایطی حقوق مالکیت مردم نمی‌تواند محدود شود و این امر تمایز اصلی میان مدافعین ابزاری و ذاتی کاپیتالیسم به شمار می‌رود.

خلاصه آنکه آزادانگاری برخلاف دیگر نظریه‌های راست‌گرا، توزیع مجدد مالیات را ذاتاً نادرست می‌داند، زیرا این امر را سبب تعرض به حقوق مردم تلقی می‌کند. مردم حق دارند هرگونه که می‌خواهند با اموال خود رفتار نمایند و این حق تثبیت شده، حتی تابع بهره‌وری جامعه هم نیست. از طرف دیگر حکومت‌ها حق مداخله در بازار را ندارند، گرچه مداخله‌شان منجر به اثربخشی بیشتر شود. دخالت در بازار حتی به منظور یکسان‌سازی و بالابردن اثربخشی، نقض حقوق بنیادین اخلاقی انسان است.

### نظریه‌ی استحقاق نوزیک<sup>2</sup>

براساس نظریه‌ی نوزیک، اگر فرض کنیم هرکسی مستحق آن کالایی باشد که مالک آن است، توزیعی عادلانه خواهد بود که صرفاً نتیجه‌ی مبادلات آزاد مردم باشد. هر توزیعی که به وسیله‌ی انتقال آزاد از یک موقعیت

عادلانه نشأت بگیرد، فی‌نفسه عادلانه است. از این‌رو هرگونه مداخله‌ی دولت -حتی به‌منظور بهبود شرایط افراد معلول و نظایر آن- در اخذ مالیات و توزیع مجدد آن ناعادلانه خواهد بود. تنها مالیات مشروع، مالیاتی است که به‌منظور افزایش درآمد موسساتی که حافظ سیستم مبادلات آزادند، اخذ می‌شود. این موسسات شامل دستگاه قضایی و پلیس کشور است.

به طور دقیق‌تر نظریه‌ی استحقاق نوزیک دارای سه اصل است:

**الف- اصل انتقال:** براساس این اصل هرچه عادلانه به دست آید، می‌تواند آزادانه انتقال یابد.

**ب- اصل تملک اولیه‌ی عادلانه:** باید توصیفی صحیح از مالکیت اولیه‌ی مردم بر دارایی‌ها ارائه کنیم.

**ج- اصل اصلاح بی‌عدالتی:** این اصل بیان می‌کند که چگونه باید با نظریه‌اش استدلال قانع‌کننده‌ای ارائه دارایی‌هایی که به صورت ناعادلانه به دست آمده یا منتقل شده‌اند، رفتار کرد.

بر اساس این اصول دولت‌ها باید حتی‌الامکان کوچک شوند به‌نحوی‌که فقط موظف به محافظت از اموال مردم در قبال دزدی، کلاهبرداری، تحمیل اجرای قراردادهای و نظایر آن

باشند. از این‌رو دولت نباید به‌دنبال ایجاد موسسات آموزش عمومی، سیستم عمومی مراقبت سلامتی، سیستم حمل‌ونقل و احداث جاده‌ها و پارک‌های عمومی باشد. تمام این موارد که به ناچار از محل مالیات‌ها احداث خواهد شد، نقض عمومی حقوق مالکیت و اصول یادشده است.

نظریه‌ی نوزیک برخلاف نظریه‌ی راولز و دورکین، فقط حساس به جاه‌طلبی است، و عدم حساسیت به موهبت در نظریه‌ی وی جایگاهی ندارد. وی معتقد است، مالکیت خصوصی نباید به هیچ‌وجه نقض شود، ولی اگر کسی به دلخواه خود جهت کمک به کسانی که از موهبت‌های کمتری برخوردارند بخشی از اموالش را ببخشد، بهترین شیوه‌ی اعمال حقوق مالکیت را پیش گرفته است.

**ج- اصل اصلاح بی‌عدالتی:** این اصل عده‌ای معتقدند که نوزیک برای اثبات بیان می‌کند که چگونه باید با نظریه‌اش استدلال قانع‌کننده‌ای ارائه دارایی‌هایی که به صورت ناعادلانه به دست آمده یا منتقل شده‌اند، رفتار کرد.

فلسفه سیاسی معاصر خود، به‌طور جداگانه به دو استدلال استناد می‌کند. استدلال اول یک استدلال شهودی است که سعی بر ترسیم ویژگی‌های جذاب اعمال آزاد حقوق مالکیت دارد. در استدلال دوم که بُعد فلسفی آن پررنگ‌تر است، وی حقوق مالکیت را

ناشی از پیش شرط مالکیت بر خود<sup>3</sup> می‌داند که و این امر فی‌نفسه توصیفی دیگر از رفتار یکسان و برابر با مردم است. دیگر مدافعان آزادانگاری نیز استدلالاتی در حمایت از نظریه‌ی نوزیک براساس حمایت از آزادی فردی و مزیت دوسویه ناشی از نظریه‌ی قرارداد اجتماعی ارائه کرده‌اند.

### استدلال شهودی: مثال ویلت چمبرلین

اصل انتقال نوزیک می‌گوید که اگر ما به‌طور مشروع چیزی را به دست آوریم، بر آن حق مالکیت مطلق داریم. نوع انتقال کاملاً در ارتباط با اراده‌ی مالک است، گرچه این انتقال سبب نابرابری توزیع در درآمد و فرصت باشد. وی می‌گوید که فرض کنید توزیع اولیه براساس اختصاص سهمی یکسان برای هر فرد باشد و هیچ مشکلی در توزیع اولیه که آن را D1 می‌نامیم، وجود نداشته باشد. حال فرض کنید، چمبرلین (بسکتبالیست معروف دهه‌ی شصت قرن بیستم میلادی) با یک تیم بسکتبال قراردادی منعقد کرده‌است که براساس مفاد آن در هر بازی خانگی بیست‌وپنج سنت از قیمت هر بلیط بازی به حساب وی ریخته شود. مردمی که از سهم یکسان برخوردارند به‌خاطر علاقه به چمبرلین

حضور گسترده‌ای در ورزشگاه پیدا می‌کنند و این ورزشکار محبوب درآمدی دویست‌وپنجاه‌هزار دلاری پیدا می‌کند که قابل‌مقایسه با درآمد دیگران نیست. سوال این است که اگر توزیع اولیه عادلانه باشد- که فرض ما بر آن نهاده شده‌است- آیا توزیع ثانویه که ما آن را D2 می‌نامیم غیرعادلانه خواهد بود؟ اگر D1 یک توزیع عادلانه است و در D2، مردم به‌طور ارادی سهم عادلانه‌ی خود را به چمبرلین منتقل کرده‌اند، چگونه می‌توان گفت D2 ناعادلانه است؟ افرادی که در این انتقال نقشی ندارند، هنوز مالک سهم اولیه‌ی خودند و هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای برای آنان وجود ندارد که توزیع D2 را ناعادلانه قلمداد کنند. بر اساس این استدلال، چون D2 به‌نظر مشروع می‌رسد، اصل انتقال نوزیک در مقایسه با اصول توزیع مجدد راولز همانند اصل تفاوت، هماهنگ‌تر با شهود ما خواهد بود.

ظاهراً این استدلال تا جایی که در مقابل دیگر استدلالات شهودی ما قرار نگیرد، صحیح است. فرض کنید توزیع اولیه D1 بر اساس اصل تفاوت راولز صورت گیرد. در این صورت هر فردی صرف نظر از استعدادها و مواهب طبیعی، سهمی برابر با دیگران دارد. در انتهای فصل مسابقات، چمبرلین

دویست و پنجاه هزار دلار به دست آورده است، در حالی که فرد معلول که قدرت کسب درآمد ندارد به حد فقر رسیده است. یقیناً شاهد ما بر استفاده از مالیات بر درآمد چمبرلین، برای جلوگیری از مرگ ناشی از فرط گرسنگی فرد معلول صحنه می‌گذارد. نوزیک ترسیم صحیحی از شاهد ما در قبال انتخاب‌هایمان دارد، ولی مثال وی از شاهد ما در مواجهه با رسیدگی منصفانه به شرایط نابرابر غفلت می‌کند. البته نوزیک اذعان می‌دارد که قدرت شهودی نظریه‌ی مساوات‌طلبی لیبرال بالاست، ولی اعتقاد دارد که حق مالکیت بر دارایی<sup>4</sup> افراد جایی برای بروز سایر حقوق عمومی نمی‌گذارد.

### استدلال مالکیت بر خود

بر اساس یکی از تنسیق‌های نظریه‌ی کانت، با مردم باید چنان رفتار کرد که گویی خود غایت و هدف‌اند و نه وسیله‌ای برای دیگران. نوزیک اصل مالکیت بر خود را تفسیری از تنسیق یادشده می‌داند. اگر وی بتواند اثبات کند که از این تنسیق، اصل مالکیت تام بر مالکیت به وجود می‌آید، استدلال محکمی را بنا نهاده است. بر اساس اصل منتج از نظریه‌ی کانت، هر کسی ذاتاً مستقل است و هیچ‌کسی

وسيله‌ی رسیدن به منویات دیگری نیست. از این‌رو افراد، دارای حقوقی ثابت‌اند که نباید از سوی دیگران نقض شود. یک جامعه آزادانگار نباید با افراد به‌عنوان ابزار یا منبع رفتار نماید، بلکه به‌واسطه‌ی کرامتی که در انسان وجود دارد، باید حقوق انسانی او را به رسمیت شناسد. رفتار محترمانه با انسان از طریق احترام به حقوق وی، به ما اجازه می‌دهد با همکاری ارادی با سایر افرادی که آنان نیز دارای کرامت‌اند، شیوه‌ی زندگی خود را انتخاب و اهداف آن را تعیین نماییم.

به نظر می‌رسد که راولز و نوزیک هر دو در اصل انتزاعی‌برابری مشترک‌اند، اما آن دو در سوال از این که کدام حقوق در رفتار با مردم به عنوان غایت از اهمیت بیشتری برخوردارند، با یکدیگر اختلاف دارند. می‌توان گفت از منظر راولز، یکی از مهمترین حقوق، کسب سهم معینی از جامعه است؛ ولیکن از منظر نوزیک مهم‌ترین حقوق، حقوق حاکم بر مالکیت بر خود است. توصیف نوزیک از مالکیت خصوصی کمی عجیب و پیچیده است، چنان‌که وی با طرح این مسئله در پی بیان این مطلب است که مالک و شی به تملک درآمده هر دو یک چیزند و تمامیت انسان از ترکیب آن دو حاصل می‌شود.

ایده‌ی بنیادی مالکیت بر خود را می‌توان با برده‌داری مقایسه نمود، بدین معنا که برای داشتن مالکیت بر خود باید حقی مانند حق ارباب بر برده‌اش داشت. به اعتقاد نوزیک، توزیع کالاهای تولیدشده توسط افراد با استعداد، میان محرومین جهت بهبود وضعیت آنان، با مالکیت بر خود ناسازگار است. اگر من مالک خودم هستم پس به تبع آن، مالک استعدادم نیز خواهم بود، و اگر مالک استعداد خویشم، پس مالک هر آنچه که توسط استعدادم تولید می‌شود نیز خواهم شد. اگر صاحب زمینی هستی، قطعاً مالک محصولات آن نیز خواهی بود، پس همینطور می‌توان گفت اگر مالک استعداد خود هستی مالک محصولات ناشی از آن نیز خواهی بود. از این‌رو تقاضای توزیع مجدد مالیات اخذشده از مستعدین به محرومین، ناقض مالکیت بر خود است.

ولی مسئله اینجاست که دورکین و راولز چنین ادعایی ندارند که فرد با استعداد، مالک استعداد خود نیست. مساوات‌طلبان لیبرال می‌گویند استعداد، ناشی از بختی است که انسان در آن نقشی ندارد و از این‌رو حق آنان بر استعداد خویش شامل حق انباشتگی نابرابر اموال و دارایی ناشی از اعمال آن استعدادها نمی‌شود.

به‌خاطر این که استعدادها براساس استحقاق توزیع نشده‌اند، پس نمی‌توان با چشم‌پوشی از برابری اخلاقی انسان، درصدد جبران آنها بر نیامد. ادعای افرادی که از مواهب و استعدادهای طبیعی محرومند، ادعایی مشروع است و همچنین دارندگان این مواهب و استعدادها نسبت به سایرین یک تعهد اخلاقی دارند. در نظریه‌ی دورکین همین تعهد افراد با استعداد در قبال محرومین، به شکل تضمین حق بیمه تجلی پیدا کرده‌است؛ درحالی‌که در نظریه‌ی راولز این تعهد به شکل اصل تفاوت ظهور یافته است. برخلاف آن دو، از منظر نوزیک نمی‌توان ادعا کرد که من مالک استعداد خود هستم ولی دیگران ادعایی مشروع در خصوص ثمره‌ی آن استعداد داشته باشند. به‌نظر نوزیک این نگاه مساوات‌طلبان لیبرال از اصول رفتار برابر با انسان‌ها و غایت‌پنداری آنان فاصله گرفته است و همانند فایده‌گرایان برخی از افراد را فدای برخی دیگر می‌کند. می‌توان استدلال نوزیک را به صورت زیر خلاصه نمود:

**الف- توزیع مجدد راولز با آنچه که مردم در خصوص مالکیت بر خود به رسمیت می‌شناسند، ناسازگار است. فقط کاپیتالیسم بی‌قیدوبند است که**

مالکیت بر خود را به رسمیت می‌شناسد.

ب- به رسمیت شناختن مردم به عنوان مالکان بر خود، برای رفتار برابر با مردم ضروری است.

منتقدین می‌گویند که این استدلال نوزیک با دو اشکال اساسی مواجه است. اولاً مالکیت برخورد لزوماً منتج به حقوق مالکیت مطلق نمی‌شود. مالکیت برخورد ممکن است با چارچوب‌های مختلفی از مالکیت اموال از جمله سیستم راولز، سازگار باشد. ثانیاً پذیرش اصل مالکیت بر خود گرچه برای رفتار برابر در قبال انسان‌ها لازم است ولی کافی به نظر نمی‌رسد. اگر سعی کنیم تفسیر جدیدی از ایده‌ی مالکیت بر خود جهت ساختن مفهوم مناسب‌تری از برابری ارائه کنیم، ناخودآگاه به سمت نظریه‌ی مساوات طلبی‌لیبرال خواهیم رفت.

مالکیت بر خود و مالکیت اموال براساس ادعای نوزیک، مبادلات بازار شامل اعمال توانایی‌های فرد نیز هست و از آنجایی که افراد مالک توانایی‌ها بودند، پس مالک هر آنچه که از اعمال این توانایی‌ها در بازار حاصل شود نیز خواهند بود. نوزیک خود تصدیق می‌کند که علاوه بر

توانایی‌های فردی، عوامل دیگری نظیر حقوق قانونی نیز در مبادلات بازار نقش دارند. برای مثال حق مالکیت زمینی که در دست من است به واسطه‌ی انتقال از غیر ایجاد شده است، از این‌رو زمانی که مشروعیت<sup>5</sup> انتقال مورد بحث قرار می‌گیرد، باید به بررسی زنجیره‌ی انتقال نیز پرداخت؛ زیرا یقیناً این زمین حتی در ابتدای زنجیره توسط توانایی‌های فرد به وجود نیامده است و قبل از پیدایش بشر وجود داشته است. اگر فرد اول، زمین را به وجود نیاورده است، که قطعاً همین‌طور است، پس حق مالکیتش غصبی است و این حق مالکیت غصبی، انتقال مشروع به بار نخواهد آورد. اگر من مستحق تمام اموالی هستم که به واسطه‌ی مبادلات بازار به من تعلق گرفته است، پس باید مالک مشروع نه تنها آنچه حاصل از توانایی‌های من است، بلکه منابع خارجی بی‌صاحب نیز باشم.

### تملک اولیه

پاسخ تاریخی در خصوص مالکیت اولیه این است که ظاهراً اولین فرد به زور و به صورت نامشروع آن را مالک شده است. اگر مالکیت اولیه غصبی است و حق مالکیت اولیه نامشروع

است، پس چرا نباید به دولت‌ها حق داد که ثروت‌ها را مصادره و توزیع مجدد کنند، و در مقابل اگر مالکیت غصبی اولیه، مشروع بوده‌است، چه دلیلی دارد یکبار دیگر به همان سبک دولت‌ها نتوانند به‌زور اموال مردم را از چنگشان خارج کرده و توزیع مجدد کنند. انتخاب هر یک از این دو شیوه ما را به این نتیجه خواهد رساند که هیچ مشکل اخلاقی، حتی در چارچوب نظریه‌ی نوزیک، مبنی بر توزیع مجدد ثروت وجود نخواهد داشت.

نوزیک این پاسخ را می‌پذیرد و قبول می‌کند که استفاده از زور، مالکیت اول را نامشروع می‌سازد، لذا حق مالکیت کنونی نیز نامشروع است. وی می‌گوید به همین دلیل کسانی که هم‌اکنون مالک منابع کمیاب‌اند، حق محروم نمودن دیگران را از آن منابع ندارند.

برای مثال سرمایه‌داران حق ندارند کارگران را از دسترسی به تولیدات یا سود ناشی از تولید محروم کنند. به صورت آرمانی، باید اثرات ناشی از مالکیت نامشروع، جبران شود و منابع به مالکین اصلی برگردانده شوند. با این حال تشخیص این که در حال حاضر مالک اصلی کیست غیرممکن است، زیرا نمی‌دانیم منابع مورد نظر از چه کسانی غصب شده‌اند. پیشنهاد نوزیک این است که ما می‌توانیم یک

بار برای همیشه مسئله‌ی عدم مشروعیت حق مالکیت را با توزیع مجدد عمومی منابع براساس اصل تفاوت راولز اصلاح کنیم، فقط پس از این توزیع مجدد است که اصل انتقال آزادانگاران موضوعیت پیدا می‌کند. البته جایی که مالکین حقیقی را می‌شناسیم، قطعاً باید منابع را به سمت آنان هدایت کنیم. برای مثال می‌توان استدلال کرد که باید نیوانگلند در آمریکا به سرخ‌پوستان بومی برگردانده شود. همچنین می‌توان گفت که براساس این اصل باید به شهروندان آمریکایی-آفریقایی در آمریکا غرامت پرداخت نمود و این غرامت باید طی یک برنامه‌ی اجرایی ایجابی عملیاتی شود. ولی اشکالات منتج از نامشروع بودن مالکیت اولیه، بسیاری از مدافعین حقوق مالکیت را از چنین فرضی باز می‌دارد. عقل سلیم حکم می‌کند که به آنچه در حال حاضر اهمیت دارد بپردازیم و آن بررسی این مطلب است که آیا توزیع کنونی سبب ارتقای آزادی و برآورده ساختن نیازهای افراد می‌شود یا خیر؟ بر این اساس ما باید از گناه اولیه‌ی اجداد خود درخصوص نقش تاریخی آنان در منابع صرف نظر کنیم. براساس عقل سلیم نتیجه‌ی نهایی مهم است و نه ریشه‌های تاریخی مسئله و این درست

همان چیزی است که خود نوزیک مخالف آن است. وی عدالت را به لحاظ نتیجه‌ی نهایی، همانند ارضای نیازها، ارتقای فایده و پاداش براساس استحقاق توصیف نمی‌کند، بلکه اصرار دارد که هیچ استاندارد برای ارزیابی عدالت به‌جز تاریخچه آن وجود ندارد. به همین علت است که وی نام نظریه‌ی خود را «مفهوم تاریخی عدالت» می‌نامد.

پس به دلیل این که مالکیت اولیه نا مشروع است، نظریه‌ی نوزیک نمی‌تواند از دارایی‌های موجود در مقابل توزیع مجدد محافظت نماید. ولی سوالی که هنوز بی‌جواب مانده است، این است که اصولاً چگونه می‌توان فهمید که مالکیت مشروع است. تا پاسخ این سوال مشخص نشود، نه‌تنها نمی‌توان اجرای نظریه‌ی نوزیک را در خصوص انتقال تا مشخص شدن حق مالکیت تاریخی به تأخیر انداخت، بلکه اصولاً این نظریه از پایه ساقط می‌شود. اگر راهی وجود ندارد که مردم بتوانند منابع بی‌مالک را بدون انکار ادعای دیگران از حق برابر در آن منابع به خود اختصاص دهند پس حق انتقال نوزیک هرگز نمی‌تواند به منصفی ظهور برسد.

سوالی که باید آزادانگاران پاسخ دهند، این است که مالکیت منابع بی‌مالک چگونه صورت می‌گیرد. جان لاک که عملاً در قرن هفدهم با این معضل روبه‌رو بود، پیشنهاد داده‌است که هرکس مجاز است بخشی از جهان بیرونی را مالک شود به شرط آن که برای دیگران نیز به اندازه کافی سهمی از آن باقی بماند. این چنین، اصل اخلاقی برابری انسان‌ها نیز رعایت می‌شود، زیرا به‌وسیله‌ی آن مالکیت، دیگران محروم نمی‌شوند. حال اگر با مالکیت بخشی از جهان بیرونی، مقدار کافی برای دیگران باقی نماند، می‌توان مالکیت را به‌شرطی پذیرفت که به واسطه‌ی این مالکیت وضعیت دیگران سرجمع بهتر از گذشته شود. ریشه‌ی پذیرش این نوع مالکیت، انگیزه‌ی سرمایه‌گذاری است. تا فردی مطمئن نباشد که دیگران در محصول کارش شریک نیستند، اقدام به سرمایه‌گذاری نمی‌کند. منابع عمومی تا زمانی که عمومی‌اند، سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در آن ناکام خواهد ماند. مضاف بر این که استفاده از منابع عمومی بدون صدور مجوز حق مالکیت در آن، در رقابتی نابرابر میان مردم سبب ازبین‌رفتن و تخریب منابع خواهد شد. با مجوز حق مالکیت، برداشت بی‌رویه از منابع نیز کاهش

**حاکمیت بازار آزاد اخلاقاً لازم و ضروری است.**

در حقیقت بار اصلی استدلال نوزیک در فرض سوم آن است. توصیف نوزیک را از وخیم شدن وضعیت دیگران، می‌توان با دو ویژگی مشخص نمود:

**الف- بررسی امور رفاهی در مصالح پایه‌ای<sup>6</sup>**

**ب- استفاده‌ی عمومی مردم از منابع قبل از تعلق مالکیت، به‌عنوان استاندارد مقایسه.**

جهت توضیح بیشتر، فرض کنید دو نفر بدون حق مالکیت در زمینی زندگی می‌کنند و هریک از آنان بدون سرمایه گذاری از منابع موجود بهره می‌برند و دارای یک رفاه حداقلی‌اند. حال فرض کنید یکی از آنان (A) حق مالکیت بر زمین پیدا می‌کند. این حق زمانی مشروع است که وضعیت معاش فرد دوم (B) بهتر از حالت قبل از مالکیت شود. ولی باید در نظر داشت که حق مالکیت A، B را از دو آزادی مهم محروم نموده‌است. اول آن که وی نظر خود را در خصوص زمینی که قبل از مالکیت A از آن بهره می‌برد، اعلام ننموده‌است و درواقع A از B کسب رضایت نکرده

یافته و در نتیجه وضعیت عمومی دیگران در مجموع بهتر خواهد شد. نوزیک با همین استدلال می‌گوید که ملاک مالکیت مشروع این است که مالکیت یادشده، سبب بدتر شدن وضعیت دیگران نشود. نوزیک این ملاک را «شرط لاک» می‌نامد. این مالکیت نه‌تنها مجاز بلکه از لحاظ اخلاقی یک وظیفه است، زیرا از این رهگذر اطمینان می‌یابیم که منابع عمومی تخریب نشده و برای آیندگان نیز حفظ می‌شوند. از این‌رو می‌توان گفت که مالکیت زمانی که وضعیت دیگران را بدتر نمی‌کند، ناقض برابرنگاری انسان‌ها نخواهد بود.

### **شرط لاک**

«شرط لاک» نوزیک را می‌توان به صورت زیر خلاصه نمود:

**الف- مردم مالک خودشان‌اند.**

**ب- جهان در ابتدا بی‌مالک است.**

**ج- شما می‌توانید حقوق مطلق بر سهم معینی از جهان را به دست آورید، به شرط آن که وضعیت دیگران را وخیم نکنید.**

**د- در نتیجه زمانی که به مردم حق مالکیت خصوصی داده شده‌است،**

است و دوم آن که بر فرض حضور B در زمین پس از مالکیت، در خصوص نحوه‌ی کار بر روی زمین و مدت زمان آن نیز چیزی نگفته است.

ظاهراً B باید شرایط استخدامی A را بپذیرد، زیرا در غیر این صورت از گرسنگی خواهد مرد. بنابراین به صورت طبیعی او کنترل خود را بر ساعات کارش از دست می‌دهد. B قبلاً در یک هماهنگی ظاهری با طبیعت، گذران عمر می‌کرد؛ ولیکن پس از مالکیت، باید تابع دستورات A شود که طبیعت را به استثمار گرفته است. با این فرض، گرچه وضعیت B در مصالح پایه‌ای خود بدتر نشده است، ولی می‌توان گفت در کل شرایط وی وخیم‌تر شده است. ظاهراً خودفرمانروایی B کاملاً تخریب شده است و آزادی‌های اولیه‌ی وی که نوزیک خود بر آن تاکید دارد، از دست رفته است. با این وصف، پذیرش این نوع مالکیت، پذیرش عمل پدرسالارانه در مقابل خودفرمانروایی است. نوزیک مخالف بیمه‌های سلامتی اجباری و یا برنامه‌های بیمه بازنشستگی است، زیرا به زعم وی این موارد عملی پدرسالارانه‌اند، گرچه منافع بیمه‌شدگان را تضمین می‌کند، در حالی که در اینجا نظریه‌اش به نوعی از پدرسالاری منجر می‌شود. بنابراین به نظر

می‌رسد براساس نظریه‌ی آزادانگاری B حق وتو نیز داشته باشد و بدون شک این امر تعارضی آشکار در نظریه‌ی آزادانگاری است.

مطلب دیگری که حائز اهمیت است، بررسی استاندارد وخیم‌شدن وضعیت B است. فرض کنید پس از مالکیت A بر زمین، B تصمیم می‌گیرد که مالکیت زمین را از آن خود کند و به A پیشنهاد حقوقی بیشتر از آنچه خود دریافت می‌کرد، بدهد. ظاهراً در اینجا نیز شرایط نوزیک صادق است و باید مالکیت را به B تفویض کنیم، مگر این که برای مالک اول حق اولویت قائل شویم. اما توجیه فلسفی این حق چیست؟ نباید توانایی هدایت زندگی افراد وابسته به شروط دلخواهی نظیر چنین آموزه‌هایی شود. فرض کنید با مالکیت B بهره‌وری از زمین افزایش یافته و وضعیت A نیز که حالا در خدمت B است، بهتر شود. بر اساس نظریه‌ی نوزیک باید سریعاً مالکیت تغییر یابد، چون در غیر این صورت وضعیت A و B نسبت به وضعیت قبلی وخیم‌تر خواهد شود. فرض دیگری نیز می‌توان نمود و آن مالکیت جمعی است. اگر A و B هر دو مالک زمین شوند و نیروی کار خود را تجمیع کنند، وضعیت مطلوب‌تری

حاصل خواهد شد. ظاهراً می‌توان جایگزین‌های مختلفی با پذیرش شرایط نوزیک برای مالکیت فرض نمود. ولی براساس نظریه‌ی نوزیک باید این جایگزین‌ها را کنار گذاشت، چون مالکیت اولیه مشروع است و فقط با حق انتقال قابل واگذاری است، گرچه سبب زیان به دیگران شود.

محدودیت نظریه‌ی نوزیک زمانی بیشتر آشکار می‌شود که به بررسی وضعیت کاپیتالیسم در جوامع غربی بپردازیم. واقعیت این است که این شیوه‌ی مشروعیت مالکیت، در مدتی کوتاه سبب ازبین رفتن منابع بی‌مالک می‌شود. اختلاف سطح طبقاتی ایجاد شده میان مالکین و کارکنان به نسل بعد نیز منتقل می‌شود، و در نتیجه عده‌ای کاملاً در رفاه خواهند بود و عده‌ای دیگر ناچار به انجام کارهای پرتنش و کم‌حقوق خواهند شد. نوزیک می‌گوید که سیر کاپیتالیسم به گونه‌ای خواهد بود که سرنوشت مردم در مقایسه با وضعیت فعلی آنان در استفاده از منابع عمومی وخیم‌تر نشود. ولیکن به نظر نمی‌رسد بتوان چنین تضمینی داد و اصولاً هیچ دلیل محکمی مبنی بر مزیت کاپیتالیسم مطلق نسبت به سایر سیستم‌ها برای حفظ منابع عمومی و تضمین مالکیت

خصوصی وجود ندارد. وابستگی کارگران به کارفرمایان و وضعیت وخیم آنان تا زمانی که زمین بی‌صاحبی در طبیعت وجود داشته باشد، قابل‌رفع است ولیکن باید در نظر داشت که در وضعیت کنونی که مدیریت خرید خدمت کارگران به دست سرمایه‌داران است، گرچه ممکن است حقوق پیشنهادی به آنان بیش از آن چیزی باشد که از منابع بی‌مالک صاحب آن شوند، ولی در نهایت آنان به‌ویژه کارگرانی که قدرت کارشان ارزشمند نیست، به همان وضعیتی دچار خواهند شد که در استفاده از منابع بی‌مالک دچار آن می‌شوند، یعنی نهایتاً در دو حالت، از گرسنگی خواهند مرد.

به هر حال یافتن ملاکی ثابت برای ارزیابی وخیم‌تر شدن اوضاع، کاری دشوار است. مقایسه وضعیت افراد با حالت اولیه‌ای که مالکیت، عمومی بود، مقایسه‌ای جامع برای اجرای عدالت نیست. تعابیر دیگری نیز در این خصوص وجود دارد که شاید بتوان از میان آنان، راه میانه‌ای پیمود. جان آرتور می‌گوید که مالکیت زمانی وضعیت را وخیم می‌کند که دیگر افراد، کمتر از سهم برابر مقدری که از منابع طبیعی عایدشان می‌شود، نصیبشان

شود. کوهن نیز معتقد است که اصل تفاوت راولز می‌تواند استاندارد منصفانه از مالکیت مشروع ارائه دهد. پاريجز نیز در همین راستا معتقد است که مالکیت زمانی مشروع است که مالک، برنامه‌ای برای درآمد پایه‌ای غیر مالکین ارائه کند.

مشکل دیگری که در نظریه‌ی نوزیک وجود دارد، بی‌مالک دانستن جهان است. می‌توان فرض کرد، مردم با هم مالک جهان‌اند و حقی برابر در قبال آن دارند. به نظر می‌رسد که جان لاک نیز خود بر همین عقیده بود. البته هیچ یک از آرای یادشده نافی مطلق مالکیت بر خود نیست، زیرا نفس مالکیت بر خود در مورد این که ما چه نوع از مالکیت را بر منابع بیرونی اعمال می‌کنیم، ساکت است. حتی برخی از آزادانگاران که به آزادانگاران چپ‌گرا موسومند، بحث برابری منابع طبیعی و یا جبران خسارت

کم‌بهره‌ترین‌ها را در کنار مالکیت خصوصی مطرح کرده‌اند. در پایان باید به این نکته اشاره کنم که آزادانگاران در تعهد به اصل احترام به انتخاب افراد با مساوات‌طلبان لیبرال مشترکند، اما اصل اصلاح شرایط نابرابر را نمی‌پذیرند. ظاهراً این تفکر در حد افراطی خود، نه‌تنها از لحاظ شهودی غیرقابل‌پذیرش است، بلکه به‌نوعی ممکن است نتیجه معکوس نیز بدهد، زیرا کوتاهی در اصلاح شرایط محرومین، سبب تخریب ارزش‌های مهمی نظیر اراده‌ی آزاد افراد می‌شود که به‌واسطه‌ی آن، اصل احترام به انتخاب آزاد که مورد نظر آزادانگاران است، از بین می‌رود. بنده سعی خواهم کرد که پس از بحث در خصوص نظریه‌ی امت‌گروی، در جلسات آینده مقایسه‌ای جامع درباره‌ی سیاست‌گذاری‌های ناشی از این داشته باشم.